

قوانین بین‌المللی و حقوق دریاها (۲)

غلامعلی بهشتی برومند

کارشناس عرشه

آب‌های سرزمینی

در بحث مقدماتی گذشته، قانون بین‌المللی به عنوان قانونی که روابط بین ملت‌ها یا دولت‌ها را به نظم درمی‌آورد، تعریف و گفته شد که با قانون ملی که بر روابط افراد یا یکدیگر یا افراد و دولت متبوعه نظارت دارد متفاوت است.

در مباحث جاری، کلمات کشور، دولت و ملت به کرات مورد استفاده قرار می‌گیرند. به قانون بین‌المللی اغلب "قانون ملت‌ها" نیز گفته می‌شود و کلمه ملت نیز در عناوینی نظیر "اتحاد ملل" یا "ملل متحد" به کار رفته است. بنابراین نیازی به ارائه تعریف مشخصی از کلمات فوق نیست زیرا در این مبحث هر یک به جای دیگری نیز استفاده شده و جای هیچگونه اشکالی نیست. وقتی درباره یک کشور صحبت می‌کنیم، تأکید بیشتر روی سرزمین آن کشور و مرزهای فیزیکی آن است، به نحوی که می‌توانیم روی نقشه‌های مربوطه ببینیم. با کلمه "ملت" تأکید روی مردم یک کشور با هم‌بستگی‌های خونی و نژادی، زبان، دین و عادات مشترک آنان می‌باشد. کلمه دولت نیز به گردانندگان و اداره‌کنندگان یک جامعه در منطقه جغرافیایی شناخته شده اطلاق می‌شود. غالب تفاسیر فوق در این بخش با عنوان دول حاکم و در ارتباط با مقررات بین‌المللی مورد بحث قرار می‌گیرند.

حاکمیت آنگونه که در برخی متون حقوقی بیان شده به معنی کامل خود، عبارت است از "نیروی مطلق، عالی و غیر قابل کنترلی که یک کشور مستقل به وسیله آن اداره می‌شود." اصول سنتی حاکمیت در قدیم این حق را به کشورها اعطا می‌نمود که در حل و فصل قضایای مربوط به خود قاضی خود بوده و هرگاه مثلاً لزوم جنگ را احساس می‌کردند، به جنگ متوسل شوند.

امروزه این امور محدودتر شده و آزادی عمل سابق را مجاز نمی‌دانند. بسیاری از کشورها نیز محدودیت‌های آزادی عمل خود را در این راستا پذیرفته‌اند، برای مثال اعضای سازمان ملل متحد حق خود را در توسل به جنگ به آنچه در منشور سازمان آورده شده محدود نموده‌اند، و به گفته یکی از حقوقدانان بریتانیایی امروزه احتمالاً دقیق‌تر خواهد بود اگر بگوییم "حاکمیت یک دولت یعنی نیرویی که با محدودیت اعمال شده توسط قوانین بین‌المللی برای آن باقی می‌ماند." بنابراین هرگاه سخن از حاکمیت به میان آورده شود، مفهوم آن همان حاکمیت محدود در چارچوب قوانین بین‌الملل است.

دول حاکم از کلیه حقوق اعطایی در قوانین بین‌المللی برخوردار و مشمول کلیه وظایف و تعهدات وضع شده توسط قوانین مذکور می‌باشند. این حقوق از جمله شامل اعزام نمایندگان سیاسی به دیگر کشورهای مستقل، انعقاد پیمان‌ها با سایر کشورها در موضوعاتی به اختیار خودشان، اجازه ورود یا اخراج بیگانگان، اعطای امتیازات و اختیارات به نمایندگان سیاسی خود در سایر کشورها و اختیار کامل رسیدگی و قضاوت در مورد جرایمی است که در قلمرو داخلی خودشان اتفاق می‌افتد. برخی از وظایف وابسته به این حقوق نیز خودداری از انجام امور مشخص چون اعمال حاکمیت در محدوده و قلمرو سرزمین دیگر کشورها، مانند استفاده از فضا یا زمین کشور دیگر بدون مجوز رسمی و کتبی آن، جلوگیری از عملکرد اتباع یا نمایندگان سایر دولت‌ها در امور مربوط به خود، و سیاست عدم مداخله در امور سایر کشورها هستند که رعایت نکردن آنها منجر به نقض استقلال یا حاکمیت ارضی یا سرزمینی آنها خواهد شد.

قلمرو سرزمینی

مفاهیم "حاکمیت" و "سرزمین" معمولاً همان‌گونه که حقوق در کنار وظایف مصداق می‌یابد، در کنار هم به کار می‌روند. یک دولت نیز برای حاکم بودن مسلماً باید دارای سرزمینی باشد. مسائل حقوقی که در رابطه با مالکیت یک دولت حاکم بر سرزمین خود به وجود می‌آید مستلزم بحثی مشروح و مستقل است، اما در اینجا فقط پاره‌ای از نکات اساسی در رابطه با موضوع بیان می‌شود. حدود سرزمین یک کشور باید به خوبی مشخص و قابل تبیین برای سایر اعضای جامعه بین‌الملل باشد تا بتواند مناطقی را که تحت حاکمیت حقوقی دولت آن کشور است بشناساند. کشورها از طرق مختلف مانند واگذاری، الحاق، تصرف بلامعارض و طولانی، به هم پیوستگی یا نمو طبیعی ارضی، زمین‌هایی را کسب و یا از دست می‌دهند، اما این امر و همچنین اندازه و وسعت فیزیکی یک سرزمین نقش در حاکمیت ندارد. کشورهای کوچک به همان اندازه حاکمیت دارند که کشورهای بزرگ. برای نمونه در این رابطه می‌توان به کشورهای کوچک باربادوس و تووالو و یا واتیکان اشاره کرد که در سال ۱۹۲۹ در پی عهدنامه معاهده‌ای با ایتالیا رسماً به عنوان سرزمین پاپ شناخته شد.

دریای سرزمینی

در مقررات بین‌المللی سرزمین یک کشور آن قسمت از کره زمین، شامل سطح، زیر سطح، هوا و آب است که تحت حاکمیت آن کشور می‌باشد. سلطه و حاکمیت هر کشور در محدوده قلمرو سرزمینی آن تام و انحصاری است و احترام به حاکمیت سرزمینی در دریا، هوا، و خشکی جزء تعهدات هر دولت و از وظایف کلیه اتباع آن از جمله کسانی است که به طریقی با هوا و دریا سروکار دارند. دریاییان بویژه آنان که مسئولیت‌ها و وظایف بالاتری را بر عهده دارند در راستای وظایف شغلی و به منظور احترام به حاکمیت سرزمینی سایر کشورها باید آگاهی و اشراف کاملی بر حوزه و حدود فعالیت خود و قوانین بین‌المللی مرتبط با این فعالیت‌ها داشته باشند.

آنجا که از قلمرو سرزمینی یا حاکمیت سرزمینی صحبت به میان می‌آید، منظور از سرزمین فقط زمین یا خشکی نیست بلکه کشوری که محاط به آب‌های داخلی و سرزمینی است، همانند حاکمیت بر مناطق خشکی، بر آب‌های مذکور نیز حاکمیت دارد، اما حدود مرز این حاکمیت تا کجا گسترش می‌یابد و به کجا ختم می‌شود؟

آیا این حاکمیت تام و انحصاری است یا محدود و در این صورت محدودیت آن مبتنی بر چه اصولی است؟

در اینجا است که باید به قوانین بین‌المللی و در واقع به حقوق بین‌المللی دریاهای متوسل شد و حدود حاکمیت یا به عبارت دیگر صلاحیت هر کشور یا دولت ساحلی را در حوزه‌های مختلف تعیین و تبیین نمود. عهدنامه‌ای که حقوق بین‌المللی دریاهای و حوزه‌های صلاحیت متعهد دولت‌های ساحلی را تدوین ساخته است به "عهدنامه ۱۹۸۲ سازمان ملل متحد درباره حقوق دریاهای" معروف است که در سال ۱۹۸۲ در کنفرانس سوم حقوق دریاهای در ژنو به تصویب رسید. مهم‌ترین دستاورد این کنفرانس تعیین ۱۲ مایل عرض دریای سرزمینی است که یکی از موفقیت‌های کلیدی کنفرانس مذکور به شمار می‌رود. اما نیل به این توافق چندان ساده نبود و راه درازی را در مسیری پر از مباحث و مناقشات، اختلاف نظر، تضاد منافع و گاهی برخوردهای حساس میان دولت‌ها طی نمود تا بتوان گفت پس از حدود ۵۰ سال جامعه ملل به این مهم دست یابد.

عرض دریای سرزمینی

دریای سرزمینی کمر بند حایلی است بین دریای مجاور خشکی و آب‌های داخلی یک کشور ساحلی. حاکمیت آن متعلق به کشور مزبور است. با آنکه حاکمیت یاد شده تا فضای فوق دریای سرزمینی، بستر دریا و زیر بستر آن گسترش می‌یابد، مشمول برخی محدودیت‌ها نیز می‌شود که در ادامه این مبحث ذکر خواهد شد. دریاهای سرزمینی و آب‌های مجمع‌الجزایری یک کشور مجمع‌الجزایری مثل فیلیپین معمولاً مترادف بوده و از تشابه معنی برخوردارند.

دریای سرزمینی آب‌های متقابل رودخانه‌ها، اکثر خلیج‌های کوچک و بزرگ، دریاچه‌ها و بنادر می‌باشد که همه آنها جزئی از آب‌های داخلی یا ملی محسوب می‌شوند. حائز اهمیت است که تفاوت میان دریای سرزمینی و آب‌های داخلی به خوبی درک شود زیرا هر یک مشمول قوانین و مقررات خاص و جداگانه‌ای قرار می‌گیرند. کاربرد اصطلاح "آب‌های سرزمینی" هر دو مورد دریای سرزمینی و آب‌های داخلی را دربر می‌گیرد. کشوری که محاط به آب‌های داخلی است، همانند حاکمیت بر مناطق خشکی، حاکمیت تام بر آنها دارد. از حقوق چنین کشوری می‌توان حق برقراری ممنوعیت تردد و استفاده از آب‌های داخلی توسط کشتی‌های بی‌گانه را ذکر نمود، زیرا آب‌های داخلی از حوزه‌های صلاحیت دولت‌های ساحلی هستند که از ساحل کشور تا خط مبدأ شروع دریای سرزمینی امتداد می‌یابد و جزئی از قلمرو کشور ساحلی محسوب می‌شود و هر کشتی به محض ورود به آب‌های ساحلی یک کشور در حوزه صلاحیت آن کشور قرار می‌گیرد.

از سال ۱۹۷۳ زمانی که توماس جفرسون وزیر امور خارجه وقت آمریکا به کشورهای بریتانیا و فرانسه اعلام نمود که ایالات متحده به محدوده ۳ مایل پایبند است، به طور ضمنی تصدیق نمود که فاصله ۳ مایل را جهت وسعت عرضی دریای سرزمینی مناسب می‌داند. با اینحال وقایع بین‌المللی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تغییرات سریعی در نظام اقیانوس‌ها ایجاد نمود که محور این تغییرات را تعیین و ترسیم خطوط حاکمیت حقوقی تشکیل می‌داد، یعنی بسط دریا‌های سرزمینی تا وسعت عرضی ۱۲ مایل. تغییر فوق توسط اکثریت عمده کشورها مورد تأیید قرار گرفته و نقطه عطفی است که مجموعه وسیعی از حقوق بین‌المللی دریاها از آن نشأت می‌گیرند.

به منظور درک کامل مجموعه قوانین مذکور ضروری است به عقب برگشته و نگاهی به تاریخ و سیر تکاملی حقوق بین‌المللی دریاها بیافکنیم، زیرا مسئله عرض دریا‌های سرزمینی معمایی لاینحل و گره سردرگم در روابط بین‌المللی بود و فقدان توافق و تفاهم همه جانبه (که هنوز آثاری از آن باقی است) بذر منازعات حادی را در نقاط اشتعال خطرناک در سراسر جهان می‌افشاند. از اینرو برای درک وضعیت کنونی آگاهی از وضعیت گذشته و مواضع کشورهای مختلف در مورد عرض دریای سرزمینی ضروری به نظر می‌رسد که به صورت خلاصه‌ای از زمینه و تفسیر تاریخی در این رابطه در شماره بعد بیان خواهد شد. ادامه دارد.....